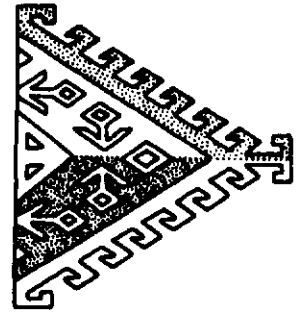
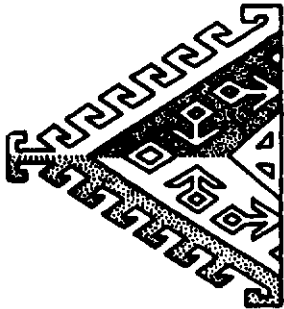


# زین قصه دراز...



حرفهایی دیگر درباره «تأثیر پیشینیان بر حافظ»



(۲)

سیدعلی میرافضلی

## ■ ناصر بخارایی (متوفای ۷۷۹ق.)

- ناصر: عیب رندان مکن ای گبر مسلمان صورت  
منکر ما مشو ای فاسق زاهد مانند (دیوان، ص ۲۷۲)  
و: زاهد تو در حمایت کردار خویش باش  
نشیده‌ای که گل درود هر که خار کشت (ص ۲۱۶).  
و: گر نیکم و گر بدم تو شو نیک  
گر ناخوش و گر خوشم تو خوش باش (ص ۱۴۴).  
حافظ: عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
- ناصر: ناصر بهشت نسیه نیز زد به نیم جو  
آدم که نقد داشت به یک گندمش بهشت (ص ۲۱۶).  
حافظ: چمن حکایت اردیبهشت می گوید  
نه عاقلست که نسیه خرید و نقد بهشت  
و: ... پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
- ناصر: عالم چو سراپست طلب کن سر آبی... (ص ۳۷۵).  
و: سر آبی طلب کاین بحر پر شور  
به چشم مردم عاقل سراپست (ص ۱۷۷).  
حافظ: سیزست در و دشت بیا تا نگذاریم  
دست از سر آبی که جهان جمله سراپست
- ظاهرآ جناس بین «سراب» و «سرآب» عماد فقیه را نیز خوش  
آمده و همین مضمون را با آن پرورانده:  
سر آبی مده زد دست عماد  
که جهان را سراب می بینم (دیوان، ص ۲۱۳).
- ناصر: من هر چه جد و سعی بود می کنم ولی  
تغییر در نصیب مقدر نمی شود (ص ۲۸۷).  
و: معذور همی دار که تقدیر همین بود  
ما سعی نمودیم به وصل تو قضا نی (ص ۳۹۴).  
حافظ: آنچه سعیت من اندر طلبت بنمایم  
اینقدر هست که تغییر قضا نتوان کرد  
و سعدی می گوید:  
چندان که جهد بود دودیم در طلب  
کوشش چه سود چون نکند بخت یآوری (کلیات، ص ۶۱۶).  
ناصر: چشم تو از تیر مژه هر سو شکاری افکنند... (ص ۲۶۸).  
حافظ: یارب این بچه ترکان چه دلیرند بخون  
که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند
- ناصر: همه از میکده رفتند حریفان سرمست  
سر ما بود که در پای خم صهبا بود (ص ۲۷۴).  
حافظ: صوقیان واستندند از گرو می همه رخت  
دلق ما بود که در خانه خمّار بماند
- ناصر: در ازل پرتو مهر تو جهان را جان داد... (ص ۲۷۷).  
و: عشق پیدا شد و این راز نهران توان کرد... (ص ۲۳۹).  
حافظ: در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
- ناصر: باده می نوشی تو من خون می خورم  
آن خورد هر کس که او را قسمتست (ص ۱۷۸).  
حافظ: جام می و خون دل هر یک به کسی دادند  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

که لحن آن شبیه به لحن رندانه این بیت حافظ است:

چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود  
می‌کنم شکر که بر جور دوامی داری!

ناصر: جام جمجم بده به سفالین پیاله‌ای  
تا کی حدیث جام جم و کاس لعل کی (ص ۳۹۰).

حافظ: بده جام می و از جم مکن یاد  
که می‌داند که جم کی بود و کی کی

ناصر: بویی در آب و گل ز گل عارض تو بود  
از بهر آن فرشته به آدم سجود کرد (ص ۲۲۸).

حافظ: ملک در سنجده آدم زمین بوس تو نیت کرد  
که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی

ناصر: ...مخمور درد دردم جامی بیار ساقی (ص ۳۱۶).

حافظ: مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی

ناصر: بنده عشق بتان شو وز جهان آزاد باش (ص ۱۲۲).

حافظ: بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

این بیت حافظ را:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه  
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

به یکی از غزلیات ناصر با ردیف «خواهد شد» الحاق کرده‌اند (دیوان ناصر، ص ۲۵۵). تنها در یکی از چهار نسخه‌ای که این غزل ناصر در آنها نوشته شده<sup>۲</sup>، بیت مذکور هست. این نسخه، در سال ۱۳۰۴ق. (بنابه ادعای کاتبش از روی نسخه‌ای قدیمی) استنساخ شده و ارزش و اعتبار آن به مراتب کمتر از سه نسخه دیگر است. بنابراین احتمال آنکه حافظ آن را با تغییر ردیف از ناصر گرفته باشد - آنگونه که بعضی گفته‌اند - وجود ندارد.

#### ■ کمال الدین خجندی (متوفای ۸۰۳ق.)

کمال الدین مسعود خجندی از شاعران و صومعه‌داران نیمه دوم قرن هشتم است. الفاظ و مضامین مشترک در شعر او و حافظ به وفور و وضوح دیده می‌شود و ظن آن می‌رود که آنها را کمال از حافظ گرفته باشد. کمال با اغلب همعصران خود از در طعن و

حاشیه:

۱) آقای خرمشاهی در مقایسه بین شعر حافظ و ناصر بخارایی (حافظ‌نامه، بخش اول، ص ۷۴-۷۹) صفحات دیوان ناصر را که مورد رجوع ایشان بوده است زیر اشعار ذکر نکرده‌اند، و در یکی دو مورد نیز ضبط ایشان با ضبط دیوان ناصر اختلافی جزئی دارد. ظاهراً ایشان شواهد را از مقاله دکتر درخشان در مجله گهر نقل کرده‌اند و به صرافت آن نیفتاده‌اند که آنها را با ضبط اصلی دیوان ناصر مطابقت دهند. این نقیصه در بخش مقایسه بین شعر خواجه و حافظ نیز به چشم می‌خورد.

۲) نسخه‌های «فاتح، ملک، سنا، د».

ناصر: در رخ من اثر مهر تو پیداست هنوز (ص ۳۰۴).

حافظ: رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود.

و عماد فقیه گفته است:

در رخ ما اثر مهر تو ظاهر باشد (ص ۱۳۷).

ناصر: نتوانست که ناصر به هنر پوشد عیب

که مبصر به همه عیب و هنر بینا بود (ص ۲۷۴).

حافظ: قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود

ناصر: پیش ازین راهبر اهل سعادت بودم

رهزنم صوت مغنی و می رنگین بود (ص ۲۵۷).

و: من اول رهبر اسلام بودم

به آخر قول مطرب راه من زد (ص ۲۴۴).

حافظ: من سرگشته هم از اهل سلامت بودم

دام راهم شکن طره هندوی تو بود

ناصر: دل که از پرتو روی تو هوایی گردد

در هوا ذره صفت رقص کتان برخیزد (ص ۲۴۵).

حافظ: به هوا داری او ذره صفت رقص کتان

تال لب چشمه خورشید درخشان بروم

ناصر: دین چه بود گر تو بدین مایلی

زود برآیم زدل و دین خویش (ص ۳۱۲).

و: برآیم از دل و دین گر بدین نظر داری

که از قبول تو کاری برآید از اینم (ص ۳۴۳).

حافظ: گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد

دین و دل را همه در بازم و توفیر کنم.

روشن است که وجه اشتراک این چند بیت در کلمه دو پهلوی «بدین» نیز هست.

ناصر: ای که می بینی که می‌آرم به پیش بت نماز

طعنه کم زن تو نمی‌دانی مرا چه نیست (ص ۱۷۸).

حافظ: بر آستانه میخانه گر سری بینی

مزن به پای که معلوم نیست نیت او

ناصر: ...رندی و هوسناکی از روز ازل دارم (ص ۳۳۳).

حافظ: ...رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

ناصر: دل سخت تو به هنگام جفا چون سنگست

اینقدر هست که در عهد و وفا محکم نیست (ص ۲۱۱).

تعریض در آمده و با اینکه از سعدی مضامین بسیاری اخذ و اقتباس کرده، مقام خویش را از او برتر شمرده است.

- کمال: رسید باد مسیحا دم ای دل بیمار  
حافظ: بر آر سر که طیب آمد و دوا آورد (دیوان، ص ۴۵۴).  
علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست  
بر آر سر که طیب آمد و دوا آورد
- کمال: دم آخر که بپوشم ز جهان چشم امید  
حافظ: همچنان گوشه چشم نگران تو بود (ص ۵۲۷).  
چشم آن دم که ز شوق تو نهم سر به لحد  
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود<sup>۲</sup>
- کمال: همه با ناله و آهند چه هشیار و چه مست... (ص ۵۴۲).  
حافظ: همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست...
- کمال: لاف رندی مزن ای زاهد پاکیزه خصال  
حافظ: درد آن حال نداری به همین درد بنال  
تو و مستوری و سجاده طاعت همه عمر  
ما و مستی و نظر بازی و رندی همه حال (ص ۶۶۲).
- حافظ: عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت...  
و: زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز...
- کمال: بیا ساقی که بیخ غم به دور گل براندازیم  
حافظ: می گلگون طلب داریم و گل در ساغر اندازیم (ص ۶۸۴).  
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
- کمال: گر جان طلب کند ز تو جانان بده کمال  
حافظ: تا جنس عاریت به خداوند بسپریم (ص ۶۸۳).  
این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست  
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم
- کمال: در چنین حالت زیاران چشم یاری داشتم... (ص ۷۱۲).  
حافظ: ما زیاران چشم یاری داشتیم
- کمال: نوبهارست و جوانی و اوان عاشقی... (ص ۴۹۵).  
حافظ: نوبهارست و جوانی و شراب لعل قام...
- کمال: رقیب از حد برون پای خود از حد می نهد بیرون  
حافظ: مبادا دامن دولت که در دست گدا افتد (ص ۴۴۴).  
در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب  
یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود
- کمال: تو چاکر دل سلطان عشق شو جو ایاز  
حافظ: که هست عاقبت کار عاشقان محمود  
زبان قال فرو بند نزد اهل کمال  
رموز عشق نباشد حدیث گفت و شنود (ص ۳۵۳).
- حافظ: محمود بود عاقبت کار در این راه  
گر سر برود در سر سودای ایازم
- و: سخن عشق نه آنست که آید به زبان  
ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت.  
از جور سر زلفت نگریخت کمال آری  
حافظ: عیار که شبرو شد از سلسله نگریزد (ص ۳۴۵).  
خیال زلف تو پختن نه کار هر خامیست  
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
- کمال: گفتار کمال ارزد هر بیت به دیوانی  
حافظ: یک نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد (ص ۴۸۹).  
کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد  
یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد
- کمال: از ما برمید و دگرانش بر بودند  
حافظ: آری مگرش مصلحت وقت چنین بود (ص ۳۲۶).  
عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار  
ظاهراً مصلحت وقت در این می بینی
- کمال: حلاوتی که ترا در چه زرخندانست  
حافظ: هزار یوسف مصری به قهر آن نرسد (ص ۳۱۳).  
حلاوتی که ترا در چه زرخندانست  
به کنه آن نرسد صد هزار فکر عمیق.  
و: ببین که چاه زرخندان یار می گوید  
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
- کمال: طالب سیمرخ باش و کیمیا لیکن مجوی  
حافظ: در بتان مهر و وفا با عاشقان صبر و سکون (ص ۸۰۲).  
وفا مجوی زکس ور سخن نمی شنوی  
به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش
- کمال: همیشه گرد تو خواهیم چون کمر گردید  
حافظ: که گرد موی میانان خوشست گردیدن (ص ۸۰۴).  
زخط یار بیاموز مهر با رخ خوب  
که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن
- کمال: چه سود کوشش من نیست از تو چون کششی... (ص ۹۶۶).  
حافظ: کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن
- کمال: آن شاه کزو خانه دل شاه نشین بود... (ص ۱۰۱).  
حافظ: آن یار کزو خانه ما جای پری بود...
- کمال: سخن از مطرب و می گو به من رند نه وعظ... (ص ۴۳).  
حافظ: سخن از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو...

- کمال:** سر زلفت مرا عمر درازست  
خداوندا بده عمر درازم (ص ۷۰۰).
- حافظ:** زلف تو مرا عمر درازست ولی نیست  
در دست سر مویی از آن عمرِ درازم
- **همام تبریزی (متوفای ۷۱۴ق.)**
- همام تبریزی** از غزلسرایان خوب قرن هفتم هجری است و با  
سعدی بده و بستان و مراوده ادبی داشته است. با توجه به شواهدی  
که خواهیم آورد، معلوم می‌شود که حافظ در دیوان او به عین  
عنایت می‌نگریسته است.
- همام:** ای باد اگر به جانب الوند بگذری... (دیوان، ص ۱۷۱).
- حافظ:** ای باد اگر به گلشن احباب بگذری...
- این نیم بیت سعدی نیز در این مقام یاد کردنی است:
- همام:** ای باد اگر به گلشن روحانیان روی... (ص ۵۲۰).
- همام:** ...شرف صحبت جانان توان داد ز دست (ص ۷۵).
- حافظ:** از دل و جان شرف صحبت جانان غرضت...
- و از ناصر بخارایی است این مصراع:
- جان ما بی شرف صحبت جانان خوش نیست...
- (دیوان، ص ۲۰۹).
- همام:** آن چشم شوخ و شنگ او وابروی پر نیرنگ او  
وان طره شبرنگ او چونست ای باد سحر! (ص ۱۰۷).
- حافظ:** با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او  
کان طره شبرنگ او بسیار طرّاری کند
- همام:** ناله و بیداری شبهای ما ضایع نشد  
ناگهان دولت به پای خود درآمد از دم (ص ۱۲۳).
- حافظ:** گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت  
قطره باران ما گوهر یکدانه شد
- همام:** دلی که در شکن زلف بقرار افتاد  
[گمان مبر] که دگر باسر قرار آید  
چو بلبلان به زمستان همام خاموشست  
در انتظار مگر بوی نو بهار آید (ص ۱۰۳).
- حافظ:** دلی که با سر زلفین او قرار داد  
گمان میر که بدان دل قرار باز آید  
چه جورها که کشیدند بلبلان از دی  
به بوی آنکه دگر نو بهار باز آید
- همام:** ...میادا یادت از جانم فراموش (ص ۱۳۹).
- حافظ:** ...نگردد مهرش از جانم فراموش
- همام:** ...بیبار ای یاد شبگیری نسیم کوه الوند (ص ۱۷۴).
- حافظ:** بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرقچینم
- همام:** دانی چگونه باشد از دوستان جدایی  
چون دیده‌ای که ماند خالی ز روشنایی  
سهلست عاشقان را از جان خود بریدن  
لیکن ز روی جانان مشکل بود جدایی (ص ۱۶۴).
- حافظ:** از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن  
از دوستان جانی مشکل بود بریدن
- همام:** گفت از برای چیدن گل در چمن شدی  
از مات شرم باد که پیمان شکن شدی (ص ۱۴۵).
- حافظ:** گفتا برون شدی به تماشای ماه نو  
از ماه ابروان منت شرم باد رو
- و خواجه در این مضمون چنین گفته:
- وقت سحر شدی به تماشای گل به باغ  
شرمت نیامد از رخ چون گلستان ما (دیوان، ص ۱۸۲).
- همام:** من به امید تو از راه دراز آمده‌ام  
ناز بگذار دمی چون به نیاز آمده‌ام  
با دلم سلسله زلف تو گوید خوش باش  
منم آن بند که دیوانه نواز آمده‌ام (ص ۱۱۹).
- حافظ:** ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای  
فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای  
ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت  
چون به پرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای
- همام:** به خدمت تو رسیدن صباح روی تو دیدن  
سعادتست سعادت سلامت (ص ۷۹).
- حافظ:** پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت...
- همام:** مرا ز روی تو خورشید در شبستانست  
چه التفات بود سوی شمع یا قمرم (ص ۲۱۴).
- حافظ:** مرا که از رخ او ماه در شبستانست  
کجا بود به فروغ ستاره پروایی.
- همام:** بی تو از خوبان نیاساید همام  
تشنه کی سیراب گردد از سراب (ص ۲۲۲).
- حافظ:** حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان  
کی تشنه سیر گردد از لعمه سرابی
- همام:** این نو بهار خوبی تا جاودان نماند  
دریاب عاشقان را کامروز می‌توانی (ص ۱۵۷).
- حافظ:** دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند  
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
- حاشیه:**
- ۳) دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی، به اهتمام ک. شیدفر، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه خاور، ۱۹۷۵، ۴ جلد.
- ۴) دیوان حافظ، مصحح قزوینی - غنی: نهد سر به لحد. متن مطابق است با ضبط پژمان.

- همام: کسی به حُسن و ملاحظت به یار ما نرسد  
کجاست یوسف مصری که تا کنم دعوی (ص ۱۴۳)
- حافظ: اگر چه حُسن فروشان به جلوه آمده اند  
کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد
- همام: صبا وقت سحر بویی ز کوی دوست می آرد... (ص ۱۵۸)  
حافظ: صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد...
- و این نیم بیت هم از عراقی است:
- صبا وقت سحر گویی ز کوی یار می آید (ص ۲۰۱).
- همام: تا کی آخر ز غمت ناله شبگیر کنم  
سوختم از غم عشق تو چه تدبیر کنم (ص ۱۲۶).
- حافظ: صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم  
تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم
- از ناصر بخارایی است:
- ...تا کی ز غمت ناله شبگیر توان کرد (ص ۲۳۸)
- و از اوحدی مراغه‌ای:
- ...با غم عشق تو تدبیر دگر می بایست (دیوان، ص ۵۰).
- همام: یاد باد آن راحت جان یاد باد  
عاشقان را عهد جانان یاد باد (ص ۸۱)
- حافظ: روز وصل دوستانان یاد باد  
یاد باد آن روزگاران یاد باد
- همام: نکته‌ای زان لب شیرین شکر بار بگو (ص ۱۴۲).
- حافظ: ...عشوهای زان لب شیرین شکر بار بیار
- همام: هزار جان گرامی فدای يك نفسش... (ص ۸۱).
- حافظ: ...هزار جان گرامی فدای جانانه
- همام: ...چشم تو به هر گوشه خرابی دارد (ص ۲۱۰).
- حافظ: ...چشم مستت که به هر گوشه خرابی دارد
- و از سلمان ساوجی است:
- ...چشم مست تو به هر گوشه خرابی دارد (دیوان، ص ۲۹۱) ۵
- عماد فقیه (متوفای ۷۷۳ق.)  
خواججه عمادالدین علی فقیه کرمانی از شعرای درجه دوم قرن هشتم است. پدرش به تصوّف میلی داشته و خانقاهی در کرمان اداره می کرده است. پس از مرگ پدر، عماد فقیه و برادرش عهده‌دار امور خانقاه می شوند. آورده اند که عماد فقیه گریه‌ای داشته که نماز می گزارده و از این بابت شاه شجاع را به او اعتقادی بوده است. این غزل حافظ را نیز اشاره‌ای به طعن به آن واقعه پنداشته‌اند:
- صوفی نهاد دام و سر حقه‌باز کرد  
بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد  
ای کبک خوشخرام کجا می روی بایست  
غرّه مشو که گره زاهد نماز کرد
- بجز دیوان قصاید و غزلیات، چند مثنوی نیز از او باقی مانده و به چاپ رسیده است. حافظ به غزل او عنایتی تمام داشته و مضمونهای بسیاری از او به عاریت گرفته است. بعضی از این موارد تشابه را آقای رزّاز پیدا کرده‌اند و در پیوست چاپ دوم حافظ نامه آمده است. اینک پاره‌ای دیگر از این موارد را که به آنها اشاره نشده، می آوریم.
- عماد فقیه: گنج هر کام که شاهان جهان می طلبند  
همه در گوشه ویرانه گدا یافته است (دیوان، ص ۱۲).
- حافظ: روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند  
مظهرش آینه طلعت درویشانست
- عماد فقیه: ...ما را امید عاطفت و استمالتست (ص ۲۷).
- و: دارم امید رحمتی از گنج رحمت... (ص ۷۹).
- حافظ: دارم امید عاطفتی از جناب دوست...
- عماد فقیه: ای همنشین دل که شدی غایب از نظر  
یا رب شب فراق تو را کی بود سحر (ص ۱۶۳).
- حافظ: ای غایب از نظر که شدی همنشین دل  
می گویمت دعا و ثنا می فرستمت
- عماد فقیه: ...همان حکایت کتّان و نور مهتابست (ص ۴۶).
- حافظ: ...همان حکایت زردوز و بوریا بافست
- عماد فقیه: ...دوست در خانه و می در خم و گل در بازار (ص ۱۶۲).
- حافظ: گل در بر و می در کف و معشوقه به کامست
- عماد فقیه: پیش مستان نتوان گفت حدیث کم و بیش  
سخن سود و زیان سود ندارد با مست (ص ۲۷).
- حافظ: ...پیش رندان رقم سود و زیان اینهمه نیست
- عماد فقیه: ...کس را وقوف نیست که ما را چه حالتست (ص ۲۷).
- حافظ: ...کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
- عماد فقیه: ...باز آی که باز آید بختم چو تو باز آی (ص ۲۷۰).
- حافظ: باز آی که باز آید عمر شده حافظ...
- عماد فقیه: من در این دین نه به تزویر کنون آمده‌ام  
روزگاریست که سودای بتان کیش منست (ص ۳۵).
- حافظ: روزگاریست که سودای بتان دین منست  
غم این کار نشاط دل غمگین منست
- عماد فقیه: کی گمان بود که در مدت ایام فراق... (ص ۱۷).
- حافظ: در شگفتم که در این مدت ایام فراق...

- و: هوای مجلس روحانیان کند مشکین... (ص ۱۴).
- حافظ: ز در درآ و شیبستان ما منور کن  
هوای مجلس روحانیان معطر کن
- عماد فقیه: اگر تفرج بحرت هوس بود یارا  
بیا مشاهده کن دیده‌ جو دریا را (ص ۲۱۳).
- حافظ: دیده‌ ما چو به امید تو دریاست چرا  
به تفرج گذری بر لب دریا نکنی
- عماد فقیه: ما گرچه از جناب تو چون حلقه بر دریم  
نتوان از آستان تو رفتن به هیچ باب (ص ۲۲).
- و: ... رفتن روا نباشد زین در به هیچ بابی (ص ۲۹۱).
- حافظ: شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت  
زین در دگر نراند ما را به هیچ بابی.
- این بیت هم از عبید زاکانی است، با کاربرد مشابه «به هیچ باب»:
- بر خاک درگه تو هر کس که بار یابد  
نتوان به تیغ راندن او را به هیچ بابی (کلیات، ص ۱۱۲).
- عماد فقیه: عشقم و حسنت ایمن و فارغ  
این ز تغیر وان ز تبدل (ص ۱۹۵).
- حافظ: گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق  
آن را [تغیری] نه و این را تبدلی
- ابن یمین (متوفای ۷۶۹ ق.)
- ابن یمین فریومدی را بیشتر به سبب قطعات پندآمیز و حکمیش می‌شناسند و با انوری برابری برابری می‌نهند. غزلیاتی هم دارد که به نسبت غزلیات دیگر شاعران قرن هشتم و نیز قطعات خودش در درجه دوم اهمیت قرار دارد. مشابهات و مناسباتی بین اشعار او و حافظ دیده می‌شود که نمی‌توان آنها را نادیده انگاشت. ابن یمین ظاهراً زندگی پُر نشیب و فرازی داشته و از قرار معلوم قسمتی از اشعارش نیز در زمان حیات خود او در اثر همین افت و خیزها از دست رفته است.
- ابن یمین: ظاهر آنست که با سابقه حکم ازل... (دیوان، ص ۵۴۸)
- حافظ: ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل...
- ابن یمین: دیدم بر این رواق زبرجد کتابتی  
بر لوح لاجورد نوشته به زر ناب (ص ۳۲۱).
- حاشیه:  
۵) دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام مهرداد اوستا، کتابفروشی زوار، [ظاهراً ۱۳۳۸].  
۶) دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به اهتمام حسینعلی باستانی‌راد، کتابفروشی سنایی، ۱۳۴۴. سعید نفیسی نیز دیوان او را به چاپ رسانده است. با اینحال می‌پندارم جای آن است که چاپ منقح و محققانه‌تری از اشعار ابن یمین به دست داده شود.
- عماد فقیه: حدیث زلف تو کوتاه نمی‌توانم کرد  
بدین دلیل که اینجا مقام اطنابست (ص ۴۳).
- حافظ: شرح شکن زلف خم اندر خم جانان  
کوتاه نتوان کرد که این قصه درازست
- عماد فقیه: ... به یک کرشمه بر آرد مراد خاطر ما (ص ۱۰).
- حافظ: گرت زد دست بر آید مراد خاطر ما...
- عماد فقیه: نعمت حسن تو از منت ما مستغنیست... (ص ۱۷).
- حافظ: گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنیست...
- عماد فقیه: ... تا پیش تیر غمزه او جان سپر نکرد (ص ۵۶).
- حافظ: ... کو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد
- عماد فقیه: من باری از دهانش هرگر نشان ندیدم  
یا من بصر ندارم یا او دهان ندارد (ص ۱۲۹).
- حافظ: یا هیچ کس نشانی ز آن دلستان ندیدم  
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
- عماد فقیه: ... آستان تو به خونابه منقش باشد (ص ۱۳۲).
- حافظ: ... ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد
- عماد فقیه: ... یعنی از خاک در خویش غباری بفرست (ص ۸۶).
- حافظ: ... یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر
- عماد فقیه: جهان و هرچه درو هست پیش من به جوی... (ص ۲۰۲).
- و: جهان و هرچه درو هست فانیت ای دوست (ص ۷۵).
- حافظ: جهان و هرچه درو هست سهل و مختصرست...  
و: نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی...
- عماد فقیه: بوی جان می‌شنود اهل دل از لفظ عماد... (ص ۲۱).
- حافظ: اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز
- عماد فقیه: می‌نوشت از لب تو حرفی و می‌گفت عماد  
آب حیوان خجل از رشحه اقلام منست (ص ۹۴).
- حافظ: در قلم آورد حافظ قصه لعل لیت  
آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلام هنوز
- عماد فقیه: دولت اگر مدد کند با منش الفت افکنند... (ص ۱۰۹).
- حافظ: طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
- عماد فقیه: زنده از خاک لحد نعره زنان برخیزم... (ص ۲۶۶).
- حافظ: تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم
- عماد فقیه: هوای مجلس روحانیان معطر شد... (ص ۱۹۷).



زین قصه دراز...



حرفهای دیگر دربارهٔ آثار بهشتیان بر حافظه



- حافظ:** بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر  
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
- ابن یمین:** گفتم ای دوست دلم بسته زنجیر تو شد  
گفت دیوانه همان به که بود اندر بند (ص ۲۴۵).
- حافظ:** بازستان دل از آن گیسوی مشکین حافظ  
زانکه دیوانه همان په که بود اندر بند
- ابن یمین:** مرا مستی عشق او ز سر بیرون نخواهد شد... (ص ۲۲۵).  
**حافظ:** مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
- ابن یمین:** می نوش و ناامید زغفران حق مباش  
کافزون ز جرم بنده بود عفو کردگار (ص ۲۴۱).
- حافظ:** هاتقی از گوشه میخانه دوش  
گفت ببخشند گنه می بنوش  
لطف الهی بکند کار خویش  
مژده رحمت برساند سروش  
لطف خدا بیشتر از جرم ماست  
نکته سر بسته چه دانی خموش
- و:** می خور به بانگ چنگ و مخور غصه ورکسی  
گوید ترا که باده مخور گو هو الغفور
- ابن یمین:** ... دو سه روزی که در این دیر خراب آبادم (ص ۴۶۸).  
**حافظ:** آدم آورد در این دیر خراب آبادم
- ابن یمین:** بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک  
بی گنه بسته زندان و گرفتار قفس  
نه چو بلبل منم آن سدره نشیمن شهباز  
کز هوای ملکوت آدمم اینجا به هوس (ص ۴۳۳).
- حافظ:** طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق  
که در این دامگه حادثه چون افتادم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
- و:** روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم  
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین  
نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست  
ترا ز کنگرهٔ عرش می‌زنند صغیر  
ندانمت که در این دامگه چه افتادست
- و:** شهباز دست پادشهم این چه حالتست  
کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم
- همام تبریزی می گوید:**  
گل بستان جهان در نظرم چون آید  
روضه باغ بهشتت نه آخر چمنم (ص ۱۲۵).
- ابن یمین:** زکات حسن بده چون نصاب آن داری  
به حکم شرع زکات از نصاب می جویم (ص ۲۶۳).
- حافظ:** نصاب حسن در حد کمالست  
ز کاتم ده که مسکین و فقیرم
- ابن یمین:** ای روی دلربای تو باغ و بهار حُسن  
وی خط مشکبار تو نقش و نگار حسن  
گرماه عارضت بگشاید ز رخ نقاب  
دیار کس نشان ندهد در دیار حسن (ص ۲۷۱).
- حافظ:** ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن  
خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن...  
حافظ طمع برید که ببیند نظیر تو  
دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن
- ابن یمین:** ... محراب سازم ابروی همچون هلال تو (ص ۲۸۲).  
**حافظ:** ... طفرانویس ابروی همچون هلال تو
- ابن یمین:** وقت زوال اگر چه بلندست آفتاب  
ای آفتاب حسن مبادا زوال تو (ص ۲۸۲).
- حافظ:** در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن<sup>۷</sup>  
یا رب مباد تا به قیامت زوال تو
- ابن یمین:** خوشا کسی که ازو بد به هیچ کس نرسید  
غلام همت آنم که این قدم دارد (ص ۴۰۴).
- حافظ:** نه هر درخت تحمل کند جفای خزان  
غلام همت سرورم که این قدم دارد
- ابن یمین:** ولی نیک و بد گردون چو گردانست می گویم  
عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا (ص ۵۰۵).
- حافظ:** بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ وصلی  
عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا
- مصراع دوم هر دو بیت تضمین بی‌تی است از «فند زمانی» از قدمای  
شعرای دورهٔ جاهلی عرب. گویا این بیت مورد توجه شعرای  
ایرانی قرار گرفته و آنها را خوش آمده، چون انوری نیز آن را  
تضمین کرده (دیوان، ج ۲، ص ۱۰۴۶) و همچنین عراقی نیز سه

بار طبع خویش را با تضمین آن در پایان سه قطعه جداگانه آزموده است (کلیات، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

قمری:

چو خاک و باد غم و باده ضد یکدگرند  
پس آن بهست که باده خوریم و غم نخوریم  
(دیوان، ص ۳۷۱)

حافظ:

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد  
گر غم خوریم خوش نبود به که می‌خوریم

قمری:

بیا زچهره گلگون می نقاب انداز  
به جام چون مه نو جرم آفتاب انداز  
مرا به باده فکن یک ره و نکویی کن  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز  
ز بند گیسو در پای چنگ حلقه فکن  
ز نور می به سوی دیو غم شهاب انداز (ص ۴۱۷)

حافظ:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز  
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز  
مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی  
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز  
به نیم شب اگر آفتاب می‌باید  
ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز  
ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت  
به سوی دیو یحیی ناوک شهاب انداز.

قمری:

امروز تنگبارترست از وفا کرم  
سیمرغ گشت گویی یا کیمیا کرم  
شاخیست بی بر آمده در دور ما وفا  
نامیست بی نشان شده در عهد ما کرم (ص ۳۶۶)

حافظ:

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی  
به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش  
مروت گرچه نامی بی نشانست...

قمری:

حاشا اگر ز مهر تو دل بر کنم از آنک  
از مهر تو سرشته شد از پای تا سرم  
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم (ص ۴۰۳)

حافظ:

ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث  
از گفته کمال دلیلی بیاورم:  
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

حاشیه:

(۷) متن مطابق است با ضبط پژمان. در چاپ قزوینی - غنی «ای پادشاه حُسن» است.

(۸) برای آگاهی از تفصیل امر، رک: محمد قزوینی، «بعضی تضمینهای حافظ»، مجله یادگار، سال اول.

(۹) روضه خلد، مقدمه و تحقیق از محمود فرخ، به اهتمام حسین خدیو جم. کتابفروشی زوار، ۱۳۴۵، ص ۱۲۹.

(۱۰) دیوان سراج‌الدین قمری آملی، به اهتمام دکتر یدالله شکری، انتشارات معین، تهران، ۱۳۶۸. این دیوان را همین اواخر دیدم و تأسف را که نتوانستم چندان به تعمق و تأنی در آن بنگرم.

این معین: چو دُونَان در این خاکدان دنی

مباش از برای دو نان مضطرب

یقین دان که روزی دهنده قویست

مدار از طمع طبع را منقلب

و من یتق الله يجعل له

و یرزقه من حیث لا یحتسب (ص ۳۲۱)

تونیک و بد خود هم از خود بپرس

چرا بایدت دیگری محتسب

و من یتق الله يجعل له

و یرزقه من حیث لا یحتسب

بیتهای مشترک، برگرفته از قرآن است (آیه ۲ و ۳، سوره طلاق): «و»

من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب». و گویا

اولین بار احمدین محمدین یزید (از رجال قرن چهارم و پنجم) این

آیات را با حذف کلمه «مخرجاً» در یک بیت گنجانده است. شعر او

ازین قرار است:

سل الله من فضله و اتقه

فأن التقی خیر ما تکتسب

و من یتق الله يجعل له

و یرزقه من حیث لا یحتسب<sup>۸</sup>

مجد خوافی از ادبای قرن هشتم نیز در روضه خلد، که به تقلید از

گلستان سعدی نوشته، قطعه‌ای گفته با همان حال و هوا و وزن و

قافیه شعر ابن معین:

طریق توکل اگر می‌روی

مکن در همه حال دل منقلب

خداوند روزی دهنده چه گفت

و یرزقه من حیث لا یحتسب<sup>۹</sup>

### ■ سراج‌الدین قمری آملی (متوفای ۶۲۵ق.)

سراج‌الدین قمری آملی از شعرای ذواللسانین نیمه دوم قرن

ششم و ربع اول قرن هفتم است که به دوزبان فارسی و عربی شعر

نیکو می‌گفته. ظاهراً جوانی را به لهُو و لعب گذرانیده و در روزگار

پیری - مانند بعضی دیگر ازین طایفه - به خرقة توبه و پرهیز و

زهد و حذر درآمده. در هجوگویی و بذله‌پردازی نیز دستی قوی

داشته است. هرچند در شعر به شیوه خراسانی متمایل بوده،

لحن بعضی از اشعارش (بخصوص غزلهای او) بسیار رندانه و

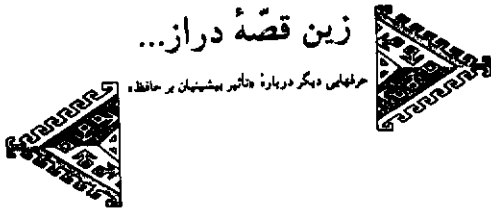
کاملاً شبیه به اشعار حافظ و بعضی دیگر از شعرای قرن هشتم

است. بعید نمی‌نماید که حافظ اشعار او را نیز از نظر گذرانیده

باشد.



زین قصه دراز...



حافظ: ای نسیم منزل لیلی خدا را تا به کی  
ربع را برهم زخم اطلال را جیحون کنم

امیر معزی: بشکفت و تازه گشت دگر باره اصفهان  
از دولت و سعادت شاهنشاه جهان  
سلطان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست  
صاحبقران و خسرو و شاه و خدایگان (ص ۵۲۶).

حافظ در یکی از چند قصیده‌ای که سروده، به اقتضای معزی رفته و  
بیتی از قصیده او را تضمین کرده:

شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان  
از پرتو سعادت شاه جهان ستان  
خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست  
صاحبقران خسرو و شاه خدایگان

گفتنی است، سید حسن غزنوی نیز قصیده‌ای به همین وزن و قافیه  
دارد در مدح آتسز خوارزمشاه و با مطلع:

دیدم به خواب دوش براقی ز نور جان  
میدانش نی و لیکن جولانش بیکران...

در این قصیده ابیاتی هست که به عین یا با جزئی تغییر در قصیده  
حافظ نیز آمده، آن ابیات را ذکر می‌کنم و می‌گذرم (دیوان  
سید حسن غزنوی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵):

دادی فلک عنان ارادت به دست او  
یعنی که مرکب به مراد خودت بران  
[گر کوششیت افتد] پر داده‌ام به تیر  
[ور بخششیت باید] زر داده‌ام به کان  
خصمت کجاست در کف پای منش فکن  
یار تو کیست بر سر چشم منش نشان  
هم کار من به خدمت تو [گشته] منتظم  
هم نام تو به مدحت من [مانده] جاودان

■ جمال الدین اصفهانی (متوفای ۵۸۸ق.)

جمال الدین اصفهانی:

گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک

آری شود ولیک به خون جگر شود (دیوان، ص ۴۰۲).<sup>۱۳</sup>

البته حافظ به شعر کمال الدین اسماعیل اصفهانی نظر داشته، که  
گفته بود:

گفتند بر گرفت فلان دل ز مهر تو  
من داوری مردم جاهل کجا برم  
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم (دیوان، ص ۷۷۷).

کمال نیز به نوبه خود بیت را با تغییر ردیف از مسعود سعد سلمان  
(متوفای ۵۱۵ق.) برگرفته:

گر يك وفا کنی صنما صد وفا کنم  
ور تو جفا کنی همه من کی جفا کنم  
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا کنم<sup>۱۴</sup>

قمری: ز وصل سیم بر توجه طرف بر بندم  
که زر ندارم و این کار زر تواند کرد (ص ۱۴۳).

حافظ: من گدا هوس سروقامتی دارم  
که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود

قمری: سپیده دم ز شراب مغانه یاد آرید  
چمن چو سبز شدست از چمانه یاد آرید  
میان لاله و نسرين طرب کنيد چو مرغ  
ز قمری غمی اندر میانه یاد آرید...  
به شکر آنکه شما را به کام دسترسست  
ز پای بسته بند زمانه یاد آرید (ص ۳۵۶).

این شعر قمری آملی، گذشته از شباهت وزن و قافیه و ردیف، از  
لحاظ لحن و فضا نیز کاملاً با غزل حافظ به مطلع زیر همخوان و  
همخانواده است:

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید  
حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید...

■ امیر معزی (متوفای ۵۴۲ق.)

امیر معزی: ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من  
تا يك زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن  
ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم  
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن.  
(دیوان، ص ۵۹۷)<sup>۱۴</sup>

حافظ: گویند سنگ لعل شود در مقام صبر  
آری شود ولیک به خون جگر شود

از قرار معلوم، جمال الدین اصفهانی نیز به شعر دقیقی سمرقندی  
نظر داشته، آنجا که گفته است:

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد  
آری دهد ولیک به عمر دگر دهد  
من عمر خویش را به صبوری گذاشتم  
عمری دگر بپاید تا صبر بر دهد.<sup>۱۴</sup>

این دو بیت را به کسایبی مروزی نیز نسبت داده اند<sup>۱۵</sup>

■ ادیب صابر ترمذی، از شعرای نیمه اول قرن ششم می گوید:

ای روی تو چو خلدو لبانت چو سلسبیل  
بر خلدو سلسبیل تو جان و دلم سیل<sup>۱۸</sup>  
ای رخت چون خلدو لعلت سلسبیل  
حافظ: سلسبیلت کرده جان و دل سیل

■ مولوی (متوفای ۶۷۲ق.)

■ رباعی زیر در کتاب *نزهة المجالس*، که مجموعه ای است  
موضوعی از رباعیات فارسی و در ربع اول قرن هشتم تألیف شده،  
بدون ذکر نام گوینده آمده است:

مولوی: هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه  
کنون چو مست و خرابم صلاهی بی ادبی

(کلیات شمس، ج ۶، ص ۲۶۱) ۱۶

حافظ: هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه  
کنون که مست خرابم صلاح بی ادبیت

مولوی: بیا تا قدر همدیگر بدانم  
که تا ناگه ز یکدیگر نمایم (ج ۳، ص ۲۵۶)

حافظ در یکی از آن دو مثنوی که در دیوانش هست می گوید:

می کن به وثاقم گذری بهتر ازین  
می دار به کارم نظری بهتر ازین  
لطفی که تو می کنی نگویم که بدست  
نیکست ولیکن قدری بهتر ازین<sup>۱۹</sup>

حاشیه:

بیا تا حال یکدیگر بدانیم

مراد هم بجوییم از توانیم

و: رفیقان قدر یکدیگر بدانید

چو معلومست شرح از بر مخوانید

آری از قسمت نمی شاید گریخت

عین الطافست ساقی هر چه ریخت.<sup>۱۷</sup>

حافظ: به درد و صاف ترا حکم نیست خوش درکش

که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست

مولوی: بس کشته زنده را که دیدم

از غمزه چشم پر خمارت (ج ۱، ص ۲۲۴)

حافظ: مرگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد

بس کشته دل زنده که بر یکدگر افتاد

مولوی: کنار خویش دریا کردم از اشک

تماشا چون نیایی سوی دریا (ج ۱، ص ۶۵)

حافظ: دیده ما چو به امید تو دریاست چرا

به تفرج گذری بر لب دریا نکنی

\*

(۱۱) دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر،  
چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

(۱۲) دیوان امیرالشعرا محمدبن عبدالملک نیشابوری، متخلص به معزی، به  
اهتمام عباس اقبال، به سرمایه کتابفروشی اسلامی، ۱۳۱۸.

(۱۳) دیوان جمال الدین اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، ۱۳۲۰،  
ص ۴۰۲.

(۱۴) اشعار پراکنده قدیمی ترین شعرای فارسی زبان، با تصحیح و مقابله و به  
کوشش زلیخا لازار، انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱ (به  
طریقه آفست به سرمایه «کتاب آزاد»، تهران)، ص ۱۴۹؛ و نیز رك: گنج بازیافته، به  
کوشش دکتر دبیر سیاقی، انتشارات اشرفی، چاپ دوم، ص ۱۶۲.

(۱۵) اشعار حکیم کسایبی مروزی و تحقیق در زندگی و آثار او، دکتر مهدی  
درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۴۳؛ و رك: کسایبی  
مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، تألیف و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی،  
انتشارات توس، ۱۳۶۷، ص ۱۱۶.

(۱۶) کلیات شمس یا دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد مولوی، با تصحیحات  
و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر.

(۱۷) بیت از مثنوی است. رك: نشر دانش، سال ۹، شماره ۲، ص ۳۴. آقای  
خرمشاهی نیز با استفاده از حواشی دکتر غنی به این تشابه اشاره کرده است  
(حافظ نامه، بخش اول، ص ۲۷۷): دکتر غنی از آن به عنوان «توارد غریب» یاد  
کرده است.

(۱۸) دیوان ادیب صابر ترمذی، به تصحیح و اهتمام محمدعلی ناصح، مؤسسه  
مطبوعات علمی [ظاهر ۱۳۴۳]. ص ۳۹ و ۳۸ مقدمه.

(۱۹) نزهة المجالس، تألیف جمال خلیل شروانی، به اهتمام دکتر محمد امین  
ریاحی، انتشارات زوار، ۱۳۶۶، ص ۵۱۳.

**حافظ:** خواهی که روشنت شود احوال سوز من  
از شمع پرس قصه ز باد هوا میرس<sup>۲۴</sup>

و کمال الدین اسماعیل گفته:

خواهی چو روز روشن احوال درد من  
از تیره شب بهرس که او نیز محرمست (دیوان، ص ۲۱۵).

این شعر کمال در کلیات سعدی (ص ۴۳۹) نیز وارد شده است.

■ **فردوسی:** که کار خدایی نه کاریست خرد  
قضای نبشته نشاید سترد<sup>۲۵</sup>  
**حافظ:** برو زاهدا خرده بر ما مگیر  
که کار خدایی نه کاریست خرد  
مرا از ازل عشق شد سرنوشت  
قضای نوشته نشاید سترد<sup>۲۶</sup>

اگرچه «نکته‌ها هست بسی» اما پرونده این یادداشتها را  
همینجا می بندم. «به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی»

حاشیه:

۲۰) تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۱۰۳۶، جلد سوم (قسمت دوم).  
۲۱) محمد قزوینی، «بعضی تضمینهای حافظ»، مجله یادگار، سال اول.  
۲۲) علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۰۲۸.

۲۳) امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۵۷. این بیت در ویس و رامین، چاپ دکتر محبوب  
(نشر اندیشه، تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۶۵) و ویس و رامین مصحح تودوا- گواخاریا  
(انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۵۰۷) بدین صورت ضبط شده  
است:

که او را آگهی از ما نهان ده  
کجا این بار کار ما نهان به.

اما ضبط دو تا از نسخه بدلهای چاپ تودوا- گواخاریا (نسخه خطی کلکته و نسخه  
خطی آکسفورد) مطابق است با ضبط دهخدا در امثال و حکم.

۲۴) دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام دکتر یحیی قریب، انتشارات صفی علیشاه،  
چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۲۳۹. کل غزلی که این بیت جزو آن است در چاپ قزوینی و  
غنی نیست. در چاپهای انجوی، پژمان و افشار (دیوان کهنه حافظ، امیر کبیر، چاپ  
سوم، ۱۳۶۶) مصراع اول بیت مذکور چنین است:  
من ذوق سوز عشق تو دانم نه مدعی...

و در شرح سودی (چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۵۹۷) با کمی اختلاف، مصراع  
مطابق است با ضبط قریب.

۲۵) شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی،  
چاپ دوم، ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۸۱۰.

۲۶) دیوان حافظ، انجوی شیرازی، ص ۱۰۹. کل غزل در چاپ قزوینی- غنی  
نیست. سودی، قریب و افشار نیز این ابیات را آورده‌اند.

**حافظ:** می فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین

بر در میکده می کن گذری بهتر ازین  
در حق من لبت این لطف که می فرماید  
سخت خوبست ولیکن قدری بهتر ازین

■ **جلال طبیب، از شعرای قرن هشتم می گوید:**

اذا نزلت ببغداد وَهَى دَارِ سَلَامٍ  
فقل منازل سلمی علی حماک سلامی  
صبا اگر تو غباری ز خاک دوست بیاری  
فدای خاک تو بادا هزار جان گرامی  
ز آفتاب چه جویی حدیث مهر چه گویی  
مگر که روی چو ماهش ندیده‌ای به تمامی<sup>۲۰</sup>

**حافظ:**

انت روائح رندالحمی وزاد غرامی  
فدای خاک در دوست یاد جان گرامی...  
بعدت منك و قد صرت ذائباً کهللاً  
اگرچه روی چو ماهت ندیده‌ام به تمامی

■ **مصراع اول این بیت حافظ را:**

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید  
که خوش نقشی نمودی از خط یار

مرحوم علامه قزوینی از محمدبن علی بن سلیمان راوندی، مؤلف  
راحة الصدور و آية السرور دانسته است.<sup>۲۱</sup>

■ **ضیاءالدین خجندی، از شعرای قرن هفتم گفته است:**

از جان دعای دولت او می کنند خلق  
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن<sup>۲۲</sup>  
**حافظ:** حافظ وصال می طلبد از ره دعا  
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

■ **فخرالدین اسعد گرگانی، در منظومه ویس و رامین:**

که او را آگهی از ما نهان ده  
که راز دوست از دشمن نهان به<sup>۲۳</sup>  
به شمشیرم زد و با کس نگفتم  
**حافظ:** که راز دوست از دشمن نهان به

■ **سلمان ساوجی:**

خواهی که روشنت شود احوال درد من  
درگیر شمع را وز سرتا به‌پا بهرس (دیوان، ص ۱۹۲).